

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

پیاده سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش نهایی

حوادث بعد از رسیدن اهل بیت علیهم‌السلام به مدینه و خطبه‌ی امام سجاد علیه‌السلام

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِهِ نَسْتَعِينُ؛ إِنَّهُ خَيْرُ نَاصِرٍ وَ مُعِينٍ؛ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى

سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ»

سلام و خیر مقدم عرض می‌کنم خدمت عزیزان، که محبت کردند به جلسه‌ی هفتگی خودشان، محفل یاد و ابراز محبت و ارادت، به محضر عصمت و طهارت صلوات‌الله‌علیهم‌أجمعین تشریف آوردند. امیدواریم با عنایات خود آن بزرگواران، در این دقایق و ساعاتی که یاد و محبت آنها با هم می‌نشینیم و سخن می‌گوییم؛ بهره‌های وافری در جهت تقرب الی الله، و نیل به قلّه‌های بلند کمال، که اهل بیت علیهم‌السلام برای دوستانشان در نظر داشتند، نصیب همه‌ی ما شود.

سید بن طاووس می‌گوید: <sup>۱</sup> «ثُمَّ انْفَصَلُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ طَالِبِينَ الْمَدِينَةَ» بعد اهل بیت علیهم‌السلام از کربلا، به قصد مدینه حرکت کردند.

«قَالَ بَشِيرُ بْنُ جَذَلَمٍ: فَلَمَّا قَرُبْنَا مِنْهَا نَزَلَ عَلَيَّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَطَّ رَحْلَهُ وَ ضَرَبَ فُسْطَاطَهُ وَ أَنْزَلَ نِسَاءَهُ وَ

قَالَ يَا بَشِيرُ رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ» بشیر بن جذلم می‌گوید: وقتی به نزدیکی -

های مدینه رسیدیم، امام سجاد علیهم‌السلام از مرکبشان پیاده شدند؛ محمل‌ها را باز کردند و خیمه‌ی خودشان را برپا کردند؛ و خانم‌ها را هم از مرکب‌ها پیاده کردند؛ بعد به من بشیر فرمودند: ای بشیر! خدا پدر تو را

<sup>۱</sup> سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۹۷.

رحمت کند. پدر تو شاعر بود؛ آیا تو هم می‌توانی شعر بگویی؟ «قُلْتُ: بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ  
إِنِّي لَشَاعِرٌ» بشیر می‌گوید: عرض کردم بله ای پسر رسول خدا؛ من هم شاعرم. «فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَ  
أَنْعِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ» حضرت فرمودند: ای بشیر! حالا که شاعر هستی، برو و قبل از ما وارد مدینه شو و خبر  
شهادت ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام را به مردم مدینه اعلام کن.

«قَالَ بَشِيرٌ: فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَ أَسْرَعْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ» بشیر می‌گوید: سوار اسبم شدم و با سرعت تاختم تا  
وارد مدینه شدم. «فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ وَ أَنْشَأْتُ أَقْوَلَ» می‌گوید:  
وقتی به مسجد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیدم، صدای خودم را به گریه بلند کردم؛ و با حال گریه، این شعرها  
را خواندم و سرودم:

«يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتَلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعِي مِدْرَارًا»

الجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضْرَجٌ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدَارُ»

معنی این اشعار این است؛ ای اهل یثرب<sup>۲</sup>، در این سرزمین مدینه اقامت نکنید. چون حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را به  
شهادت رساندند و به خاطر این، سیل اشک از دیدگان جاری کنید. پیکر پاک ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام در  
سرزمین کربلا، آغشته به خون افتاده است؛ و سر او بر سر نیزه‌ها، از این شهر به آن شهر گردانده می‌شود.

«قَالَ ثُمَّ قُلْتُ هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ عَمَّاتِهِ وَأَخَوَاتِهِ قَدْ حَلَّوْا بِسَاحَتِكُمْ وَ نَزَلُوا بِفِنَائِكُمْ وَ أَنَا رَسُولُهُ  
إِلَيْكُمْ أَعْرِفُكُمْ مَكَانَهُ» بشیر می‌گوید: بعد گفتم امام سجّاد علیه‌السلام همراه عمّه‌های بزرگوارشان و خواهران  
بزرگوارشان، نزدیک شهر مدینه هستند؛ در همین نزدیکی شهر شما رحل اقامت افکندند. و من فرستاده‌ی  
امام سجّاد علیه‌السلام هستم و جای آن حضرت را به شما معرفی می‌کنم.

<sup>۲</sup>. چون قبل از آمدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اسم مدینه یثرب بود.

«قالَ فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَدَّرَةٌ وَلَا مُحَجَّبَةٌ إِلَّا بَرَزَتْ مِنْ خِدْرِهَا مَكْشُوفَةً شُعُورُهُنَّ مُخْمَشَةً وَجُوهُهُنَّ ضَارِبَةً وَجَهَّهَا دَاعِيَةً بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ» بشیر می گوید: بعد از این که خبر شهادت اباعبدالله علیه السلام را به مردم مدینه رساندم؛ و این که بازماندگان قافله‌ی کربلا در بیرون مدینه هستند؛ با این خبر من، دیگر هیچ زنی که در خانه‌ها، پشت پرده‌ها، پشت حجاب‌ها بودند، هیچ کس در خانه‌اش نماند؛ همه از پشت پرده‌ها بیرون آمدند؛ همه موها را پریشان کردند؛ همه به صورت‌های خودشان لطمه می‌زدند و با صدای بلند گریه می‌کردند و واویلا می‌گفتند. «فَلَمْ أَرِ بَاكِيًا وَلَا بَاكِيَةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ» بشیر می گوید: من هیچ روزی به اندازه‌ی آن روز، مردان و زنان را در حال گریه ندیدم. «وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» و بعد از روز وفات رسول الله ﷺ، هیچ روزی را برای مسلمانان تلخ‌تر از آن روز ندیدم. «وَسَمِعْتُ جَارِيَةً تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَقُولُ» آن روز شنیدم که کنیزی در مصیبت اباعبدالله علیه السلام نوحه می‌کرد و این شعرها را می‌خواند:

«نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَاعًا فَأُوجَعًا      وَ أَمْرَضَنِي نَاعٍ نَاعًا فَأُفْجَعًا»

یعنی قاصدی از شهادت امام حسین علیه السلام، سرور و آقا و سید و سالار من به من خبر داد و این خبر دل مرا به درد آورد و مرا بیمار و مریض کرد.

«أَعْيَنِي جُودًا بِالذُّمِّ مَوْعٍ وَ اسْكِبًا      وَ جُودًا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعًا»

ای چشمان من! پس در ریختن اشک جود و سخاوت به خرج دهید؛ بخل نورزید. سخاوتمندانه اشک بریزید؛ و در پی هر اشک در مصیبت اباعبدالله علیه السلام، اشک دیگری از خودتان جاری کنید.

«عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشِ الْجَلِيلِ فَرَزَعَا      وَ أَصْبَحَ أَنْفُ الدِّينِ وَ الْمَجْدِ أُجْدَعَا»

گریه کنید در ماتم کسی که عرش الهی در عزا و ماتم او به لرزه در آمد؛ و با کشته شدن او، پیکر دین از هم پاشید و عظمت دین نابود شد.

«عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ وَصِيِّهِ»      «وَ إِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطَ الدَّارِ أَشْسَعَا»

بر پسر رسول خدا و بر فرزند جانشین رسول خدا، علی بن ابی طالب علیه‌السلام، اشک بریزید. اگرچه مدفن حسین علیه‌السلام برای همیشه از مردم ما مدینه دور قرار گرفت و در دسترس ما نیست.

«ثُمَّ قَالَتْ أَيُّهَا النَّاعِي جَدَّدْتَ حُزُنَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خَدَشْتَ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَدْمِلُ فَمَنْ أَنْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ»

بعد آن کنیز گفت: ای کسی که خبر شهادت حسین علیه‌السلام را به ما می‌دهی! غم و حزن ما را بعد از مصیبت جانکاه رحلت رسول خدا، با خبر شهادت اباعبدالله علیه‌السلام، دوباره تازه کردی. با این خبر، داغ ما را تازه کردی و دوباره سر زخم‌های دل‌های ما را، که هنوز شفا پیدا نکرده بودند، باز کردی. خدا تو را رحمت کند! تو کیستی که این خبر را برای ما آورده‌ای. «فَقُلْتُ أَنَا بَشِيرٌ بِنُ جَدَلَمٍ» به او گفتم: من بشیر بن جدلمم.

«وَجَهَنِي مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ نَازِلٌ فِي مَوْضِعٍ كَذَا وَ كَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ

نِسَائِهِ» مولای من، آقا و سرور من امام سجّاد علیه‌السلام، مرا به مدینه فرستاد. خود حضرت هم در فلان محل در بیرون مدینه، همراه با همسران و خانواده‌ی ابی‌عبدالله علیه‌السلام، توقف کرده‌اند.

«قَالَ فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَ بَادِرُونِي» بشیر گفت: اهل مدینه مرا رها کردند و با شتاب به جایی رفتند که خبر

دادم امام سجّاد و اهل بیت علیهم‌السلام در آنجا هستند. «فَضَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ» من هم به اسبم

رکاب زدم و به سرعت به سمت آنها رفتم. «فَوَجَدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطَّرِيقَ وَ الْمَوَاضِعَ» وقتی رفتم نزدیک

شوم، دیدم مردم همه‌ی راه‌ها را پر کردند و گرفتند؛ و هیچ راهی برای نزدیک شدن من به امام سجّاد علیه‌السلام

نگذاشتند. «فَنَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَ تَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى قَرُبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ» بشیر بن جدلمم می‌گوید:

به ناچار از اسبم پایین آمدم؛ و روی گردن‌های مردم و روی دوش آنها عبور کردم تا خود را به نزدیکی در

خیمه‌ی حضرت رساندم. «وَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلًا» امام سجّاد علیه‌السلام داخل خیمه بودند.

«فَخَرَجَ وَمَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ» امام سجّاد علیه‌السلام در حالی که دستمالی در دست داشتند، که اشک‌های دیدگان‌شان را که جاری بود، با آن دستمال پاک می‌کردند، از خیمه بیرون آمدند. «وَ خَلَفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ» پشت سر امام سجّاد علیه‌السلام هم خادمی از خادمان حضرت بود، که صندلی‌یی برای حضرت آورد.

«فَوَضَعَهُ لَهُ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ وَ هُوَ لَا يَتَمَالَكُ عَنِ الْعُبْرَةِ» آن خادم صندلی را گذاشت. امام سجّاد علیه‌السلام بر روی آن صندلی نشستند؛ اما از شدت اشک قدرت کنترل کردن خودشان را نداشتند و نمی‌توانستند جلوی اشک‌های دیدگان‌شان را بگیرند. «وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَ حَيْنِ النُّسْوَانِ وَ الْجَوَارِي وَ النَّاسِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يُعْزُونَهُ فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً.» صدای مردم به گریه بلند شد. صدای ناله‌های زن‌ها و کنیزان بلند شد. و مردم از هر طرف خودشان را به امام سجّاد علیه‌السلام می‌رساندند تا به حضرت تسلیت بگویند. فضای آن منطقه از صدای گریه پر شده بود. «فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ أَنْ اسْكُتُوا فَسَكَتَتْ فَوْرْتُهُمْ» امام سجّاد علیه‌السلام با دست اشاره کردند: ساکت باشید. و با همین اشاره، سکوت بر همه‌جا حاکم شد. و این همان تصرف ولایتی است؛ که شبیهش را حضرت زینب سلام‌الله‌علیها در کوفه کردند و همه را ساکت کردند.

«فَقَالَ» بعد امام سجّاد علیه‌السلام شروع کردند خطبه خواندن.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ مَا لِكِ يَوْمَ الدِّينِ»<sup>۳</sup> باریِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعَ فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى وَ قَرُبَ فَشَهَدَ النَّجْوَى نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ وَ فَجَائِعِ الدُّهُورِ وَ أَلَمِ الْفَوَاجِعِ وَ مَضَاضَةِ اللَّوَاذِعِ وَ جَلِيلِ الرُّزْءِ وَ عَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِعَةِ الْكَاطِئَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ» حضرت صحبت خودشان را با سپاس و حمد الهی آغاز کردند. این آموزه در کل داستان کربلا تکرار می‌شود. خیلی عجیب است؛ در عظیم‌ترین و سنگین‌ترین داغ‌ها و مصائب، اهل بیت علیهم‌السلام با حمد و سپاس خدا، با شکر و تشکر از خدای متعال به خاطر آن‌چه پیش

<sup>۳</sup>. سوره‌ی حمد، آیه‌های ۲ و ۳.

می‌آورد، با او مواجه می‌شوند. هرچه محبوبشان پیش می‌آورد، برای آنها دوست‌داشتنی و ستودنی است. امام سجّاد علیه‌السلام فرمودند: همه‌ی حمد سزاوار الله، که پروردگار همه‌ی عالمیان است؛ که اوست که صاحب و مالک و پروراننده‌ی همه‌ی موجودات جهان خلقت است؛ اوست که صاحب روز جزاست؛ اوست که آفریننده‌ی همه‌ی مخلوقات است. حمد شایسته‌ی کسی است که مقام او چنان والا است، که قدرت درک و فهم حقیقت مقام او، از دسترس اندیشه‌ها به دور است. و مقام او از آسمان‌های بلند هم برتر است. «وَقَرَّبَ فَشَهْدَ النَّجْوَى» اما به قدری به بندگانش نزدیک است، که حتی 'نجوهای آهسته‌ی تک‌تک بندگان را می‌شنود.

«نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ» حمد می‌کنیم خدای را بر اموری که بسیار سنگین و دشوار است؛ «وَفَجَائِعِ الدُّهُورِ» و ما خدا را در دردها و مصیبت و داغ‌های زمانه و روزگار، «وَأَلَمِ الْفَوَاجِعِ» و دردهایی که فاجعه‌آمیز است، هم حمد می‌کنیم. «وَمَضَاضَةِ اللَّوَاذِعِ» و خدا را حمد می‌کنیم در برابر زخم‌زبان‌هایی که دشمن به ما زد. «وَجَلِيلِ الرُّزْءِ» خدا را حمد می‌کنیم در برابر مصیبت‌ها و مصایب و ماتم‌های بزرگی که بر ما وارد شد. «وَعَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِعَةِ الْكَاطِئَةِ الْفَادِحَةِ الْبَاجِئَةِ» و خدا را حمد می‌کنیم در برابر مصیبت‌های عظیم و بلاهای بزرگی که همه‌ی وجود انسان را غرق غم و اندوه و ماتم می‌کند. بعد از این حمد و سپاس الهی در این شرایط، که خود این حمد، برای همه‌ی ما یک درس بزرگ است که چگونه انسان می‌تواند در دل سخت‌ترین موقعیت‌ها و دشوارترین مصیبت‌ها، آن روح حمد و سپاس الهی را داشته باشد؛ امام سجّاد علیه‌السلام به مردم خطاب کردند: «أَيُّهَا الْقَوْمُ إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ وَ تُلْمَةَ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةَ قَتَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عَثْرَتُهُ وَ سَبِيَّ نِسَاؤُهُ وَ صَبِيَّتَهُ وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ وَ هَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ» ای مردمان! ای قوم! بدانید خدای متعال که حمد سزاوار اوست، ما را به مصائب عظیمی مبتلا کرد؛ و ما را با مصیبت بسیار عظیم و لطمه‌ی بسیار عظیمی که بر اسلام وارد آمد، امتحان کرد و به آنها مبتلا کرد. أباعبدالله الحسين عليه‌السلام به شهادت رسیدند؛ خاندان ایشان را کشتند و به

شهادت رساندند؛ همسران و دختران ایشان را به اسارت بردند؛ سر مطهر ابا عبدالله علیه السلام را در بالای نیزه-ها، از این شهر به آن شهر گرداندند؛ و این مصیبتی است که هیچ مصیبتی همانند و هم پایهی آن نیست.

«أَيُّهَا النَّاسُ قَائِي رِجَالٍ مِنْكُمْ يُسْرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ» ای مردم مدینه! بعد از کشته شدن حسین، کدام یک از مردان شما می‌تواند در زندگی خود شادی و خرمی داشته باشد؟ «أُمُّ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ مِنْ أَجْلِهِ» یا کدام قلب و دل است که مملو از اندوه و غصه‌ی شهادت ابا عبدالله علیه السلام نباشد؟ «أُمُّ أَيَّةٍ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْسِبُ دَمْعَهَا وَ تَضَنُّ عَنْ أَنْهَالِهَا» یا کدام دیده‌ی شماهاست که بتواند جلوی ریزش اشک‌هایش را بگیرد و مانع از جاری شدن سیلاب اشک شود؟

«فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ» همه‌ی آسمان‌های هفتگانه در ماتم قتل ابا عبدالله علیه السلام گریستند. «وَ بَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا» و همه‌ی دریاها با موج‌هایشان، در مصیبت شهادت ابا عبدالله علیه السلام گریستند. «وَ السَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا» و همه‌ی آسمان‌ها با تمام ارکانشان، در ماتم ابا عبدالله علیه السلام اشک ریختند. «وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا» و زمین تا اعماق خودش در ماتم ابا عبدالله علیه السلام گریست. «وَ الْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا» و همه‌ی درختان، با همه‌ی شاخه‌های خود در ماتم ابا عبدالله علیه السلام گریستند. «وَ الْوُجُوهُ الْبِحَارِ» همه‌ی ماهیان در دل امواج دریاها در ماتم ابا عبدالله علیه السلام گریستند. «وَ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ» و همه‌ی ملائکه‌ی مقرب و همه‌ی اهل آسمان و آسمانیان، در مصیبت و ماتم ابا عبدالله علیه السلام دسته جمعی گریستند.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ» ای مردم! کدام قلبی است که به خاطر شهادت ابا عبدالله علیه السلام از شدت مصیبت در حال ترکیدن از غصه نباشد؟ «أُمُّ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْزَنُ إِلَيْهِ» کدام قلبی است، کدام دلی است که محزون و اندوهگین از مصیبت ابا عبدالله علیه السلام نباشد؟ «أُمُّ أَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ الثُّلْمَةَ الَّتِي ثَلِمَتْ فِي

الإسلام ولا يَصُمُّ» و یا کدام گوش است که خبر این مصیبت بزرگی را که بر اسلام وارد شد را بشنود، و از شدت ماتم کر نشود؟

«أَيُّهَا النَّاسُ أَصْبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشْرَدِينَ مَذُودِينَ وَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ» ای مردم! ما در حالی صبح کردیم که از وطن خودمان رانده شده بودیم؛ مَطْرُود شده بودیم؛ همه جا طَرْدِمان کرده بودند؛ و در بیابانها متحیر و سرگردان رها شده بودیم. «كَأَنَّا أَوْلَادُ تُرْكٍ وَ كَابِلٍ» گویا فرزند سرزمینهای کفر و شرک بودیم؛ گویا مشرک بودیم که با ما این گونه رفتار کردند؛ «مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ» بدون هیچ جرمی که مرتکب شده باشیم؛ «وَ لَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَاهُ» بدون این که هیچ کار ناشایستی از ما سرزده باشد؛ «وَ لَا تُلْمَةَ فِي الْإِسْلَامِ تَلَمَّنَاهَا» بدون این که لطمه‌یی به اسلام زده باشیم.

«مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» ما در تاریخ گذشته، و در گذشتگان خودمان چنین چیزی ندیده بودیم. و این یک حادثه‌ی نو ظهور و بدیعی بود که اتفاق افتاد. «وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوِصَايَةِ بِنَا لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا» به خدا سوگند، اگر پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله- وسلم به جای سفارش در مورد وصایت ما، به آنها سفارش کرده بود که ما را تکه‌تکه کنند و به قتل برسانند؛ بیش از آن چه با ما کردند، نمی‌شد کسی با ما کاری کند.

«فَ إِنَّْا لِلَّهِ وَ إِنَّْا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»<sup>۴</sup> مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَكْظَمَهَا وَ أَوْجَعَهَا وَ أَفْجَعَهَا وَ أَكْظَمَهَا وَ أَفْطَعَهَا وَ أَمْرَهَا وَ أَفْذَحَهَا فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيْمَا أَصَابْنَا وَ مَا بَلَغَ بِنَا فَإِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ.» بعد امام سجّاد علیه‌السلام کلمه‌ی استرجاع به کار بردند: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به خاطر این مصیبتی که چقدر عظیم است! این مصیبت چقدر سوزاننده است! این داغ همه‌ی وجود انسان را می‌سوزاند! این مصیبت چقدر دردناک است! این مصیبت چقدر فجیع است! این مصیبت چقدر تلخ و جان‌سوز است! اما ما همه‌ی اینها را، تمام این مصیبت‌هایی که بر ما وارد شد،

<sup>۴</sup> .سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.



همه را به حساب خدا می‌گذاریم؛ همه را نوعی عرض ارادت، نوعی قربانی دادن، نوعی پذیرش سختی‌های راه وصال محبوب و راه تأمین رضای خالق می‌دانیم؛ که خدای متعال هم صاحب عزت است و قدرت و شوکت؛ و هم صاحب انتقام است و انتقام گیرنده‌ی از ستم‌گران.

سید بن طاووس می‌گوید<sup>۵</sup>: «قال الراوی: فقام صوحانُ بنُ صعصعةَ بنِ صوحانٍ وَ كانَ زَميناً فاعتذرَ إلیهِ صلواتِ الله علیهِ بما عندهُ مِنْ زَمَانَةٍ رَجَلِيهِ فَأجابَهُ بِقبولِ مَعذِرَتِهِ وَ حُسْنِ الظَّنِّ فِيهِ وَ شَكَرَ لَهُ وَ تَرَحَّمَ عَلَيَّ أَبِيهِ.» بعد از فرمایشات امام سجّاد علیه‌السلام، صوحان، پسر صعصعة بن صوحان، برخاست و از امام سجّاد علیه‌السلام عذرخواهی کرد که من زمین‌گیر بودم؛ قدرت حرکت نداشتنم؛ والا به یاری حسین علیه‌السلام می‌آمدم؛ شما را تنها نمی‌گذاشتم. امام سجّاد علیه‌السلام این عذرخواهی او را پذیرفتند و با خوش‌بینی از او تشکر کردند؛ و برای پدر او هم از خدای متعال طلب رحمت کردند.

«قالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُسِ جَامِعُ هَذَا الْكِتَابِ» ابن طاووس گردآورنده‌ی این کتاب، این‌گونه می‌گوید: «ثُمَّ إِنَّهُ صَلَّاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَحَلَ إِلَى الْمَدِينَةِ بِأَهْلِهِ وَ عِيَالِهِ» بعد از این مراسم، امام سجّاد علیه‌السلام همراه با خانواده و عیال و همراهانشان وارد شهر مدینه شدند. «وَ نَظَرَ إِلَى مَنَازِلِ قَوْمِهِ وَ رَجَالِهِ» چشم حضرت به خانه‌های خاندانشان و خانه‌های مردان بنی‌هاشم افتاد. «فَوَجَدَ تِلْكَ الْمَنَازِلَ تَنَوُّحُ بِلِسَانِ أَهْوَالِهَا» امام سجّاد علیه‌السلام دیدند تک‌تک این خانه‌ها، به زبان حال، نوحه می‌کنند و گریه می‌کنند. «وَ تَبَوَّحُ بِإِغْلَانِ الدُّمُوعِ» و اشک می‌ریزند؛ و غمشان را این‌گونه اظهار می‌کنند. «وَ إِرْسَالِهَا لِقَدْرِ حُمَاتِهَا وَ رَجَالِهَا» به خاطر این‌که حامیانشان و مردانشان را که در این خانه‌ها ساکن بودند، از دست داده بودند. «وَ تَنَدَّبُ عَلَيْهِمْ نَدَبَ الثَّوَاكِلِ» و مثل زنان بی‌چه مرده، بر مردانی که در کربلا به شهادت رسیدند، اشک می‌ریختند و گریه می‌-

<sup>۵</sup> سید بن طاووس، لهوف، ص ۲۰۲.

<sup>۶</sup> صعصعة بن صوحان، یکی از اصحاب برجسته‌ی امیر المؤمنین علیه‌السلام است؛ خیلی فرد خطیب و دانشمند و والایی بوده است. او زمین‌گیر بود؛ فلج بود.

کردند. «وَ تَسْأَلُ عَنْهُمْ أَهْلَ الْمَنَاهِلِ» و از افراد سراغ عزیزان خودشان را می‌گرفتند. «وَ تَهَيِّجُ أَخْرَانَهُمْ عَلَى مَصَارِعِ قَتْلَاهَا وَ تُنَادِي لِأَجْلِهِمْ وَ تَكْلَاهُ» و فریاد و مصیبتا سر می‌دادند. و حزن و غم آنها در کشته شدن عزیزانشان اوج می‌گرفت. بعد سید بن طاووس در این جا زبانِ حالی از آن خانه‌های خالی، در فراغ آن عزیزان نقل می‌کند؛ که چون مفصل است، این را نمی‌خوانم.

بعد می‌گوید: «فَقَدْ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ ذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُهُ الْوَصْفُ أَنَّهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتِلْكَ الْبُلُوِي وَ عَظِيمِ الْبَثِّ وَ الشَّكْوَى» از سید و آقای ما امام سجّاد، زین العابدین علیه‌السلام، که آن حضرت حلم بسیار عظیمی داشتند و از شدتِ حلم و بردباری و شکیبایی اصلاً به وصف در نمی‌آمدند؛ نقل شده است؛ حضرت در این مصیبت و بلوی<sup>۱</sup> بسیار گریه می‌کردند؛ و بسیار اشک می‌ریختند و اظهار ناراحتی می‌کردند. «فَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً صَائِماً نَهَارَهُ وَ قَائِماً لَيْلَهُ» می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است؛ امام سجّاد علیه‌السلام چهل سال بر پدر بزرگوارشان گریستند؛ روزها را روزه می‌داشتند؛ شب‌ها را تا به صبح شب زنده‌داری می‌کردند و به نماز می‌ایستادند. «فَإِذَا حَضَرَ الْإِفْطَارُ جَاءَ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ كُلْ يَا مَوْلَايَ» وقتی هنگام افطار می‌رسید، و خدمتکار حضرت غذا و آبی برای ایشان می‌آورد و پیشاروی حضرت می‌گذاشت و عرض می‌کرد: مولای من! میل بفرمایید و افطار کنید؛ «فَيَقُولُ قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَائِعاً قَتَلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَطْشَاناً» امام سجّاد علیه‌السلام می‌فرمودند: پسر رسول خدا را گرسنه سر بردند. پسر رسول خدا را با لبان تشنه به شهادت رساندند. «فَلَا يَزَالُ يُكْرَرُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبْتَلَّ طَعَامُهُ مِنْ دُمُوعِهِ» و بعد از این جمله- ها، حضرت این قدر گریه می‌کردند و اشک می‌ریختند که اشک‌های چشم امام سجّاد علیه‌السلام با غذایی که برای حضرت آورده بودند، آغشته می‌شد. «ثُمَّ يُمَزَجُ شَرَابُهُ بِدُمُوعِهِ» بعد هم آن آبی که برای افطار حضرت آورده بودند، هم با اشک دیدگان امام سجّاد علیه‌السلام آغشته و مخلوط می‌شد. «فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ

عَزَّ وَجَلَّ» رویه‌ی امام سجّاد علیه‌السلام همین‌گونه بود؛ تا زمانی که حضرت به خدای متعال ملحق شدند؛ و با همین داغ و مصیبت و با همین حالت از دنیا رفتند.

«وَحَدَّثَ مَوْلَى لَهُ» یکی از خدمتگزاران حضرت این‌گونه نقل کرده است؛ «أَنَّهُ بَرَزَ يَوْمًا إِلَى الصَّخْرَاءِ» روزی امام سجّاد علیه‌السلام به صحرا تشریف برده بودند؛ بیرون از شهر رفته بودند. «قَالَ فَتَبِعْتُهُ» آن خدمتکار می‌گوید: حضرت را تعقیب کردم؛ دنبال سر حضرت رفتم. «فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشِينَةٍ» وقتی به نزدیکی‌های حضرت رسیدم، دیدم امام سجّاد علیه‌السلام سرشان را روی سنگ بسیار خشن و ناهمواری گذاشته‌اند؛ به سجده رفته‌اند. «فَوَقَفْتُ وَأَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَبُكَاءَهُ» من همان‌گونه ایستادم. ولی صدای ناله‌های جان‌خراش و گریه‌های امام سجّاد علیه‌السلام را در حالت سجده می‌شنیدم. «وَأُحْصِيَتْ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا؛ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَعَبُّدًا وَرِقًّا؛ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِيْمَانًا وَتَصَدِيقًا وَصِدْقًا» می‌گوید: من از همان دور شمردم که امام سجّاد علیه‌السلام در حالت سجده بر روی آن سنگ خشن و با آن حالت ناله و حالت گریه، هزار بار تکرار کردند: هیچ خدایی جز الله نیست. هیچ معبودی، هیچ معشوقی جز الله نیست. و حق اوست صرفاً «حَقًّا حَقًّا». هیچ معبودی جز خدای متعال نیست. و من عبد مُتَعَبِّدٍ او هستم؛ و گردن به فرمان او سپردم. هیچ خدایی جز الله نیست. هیچ معبودی جز الله نیست. و من به او ایمان آوردم؛ و این حقیقت توحید را صادقانه تصدیق می‌کنم. «ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سُجُودِهِ وَإِنَّ لِحَيْتَهُ وَوَجْهَهُ قَدْ غُمِرَا بِالْمَاءِ مِنْ دُمُوعِ عَيْنَيْهِ» بعد امام سجّاد علیه‌السلام سر از سجده برداشتند؛ و این در حالی بود که تمام محاسن شریف امام سجّاد علیه‌السلام، تمام صورت حضرت با آبی که از اشک‌های چشمان حضرت، از دیدگان حضرت جاری شده بود، خیس شده بود و تر بود. «فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقُضِي» من عرض کردم: ای مولای من! ای سرور من! بس نیست که شما این قدر گریه می‌کنید؟ وقتش نشده است که این گریه و اندوه شما تمام شود؟ «وَلِئَلَّا يَكُنْ أَنْ

يَقِيلُ» آیا هنوز وقتش نشده است که کمی کمتر گریه کنید و اشک بریزید؟ «فَقَالَ لِي وَيْحَكَ» حضرت به من فرمودند: وای بر تو!

«إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ كَانَ نَبِيًّا ابْنِ نَبِيِّ لَّهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا فَغَيَّبَ اللَّهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ وَاحْتَدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَذَهَبَ بَصَرُهُ مِنَ الْبُكَاءِ وَابْنُهُ حَيٌّ فِي دَارِ الدُّنْيَا وَأَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَأَخِي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صَرَعى مَقْتُولِينَ فَكَيْفَ يَنْقُضِي حُزْنِي وَيَقِيلُ بُكَائِي» بعد فرمودند: یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم خلیل، پیامبری بود که از پسران انبیاء بود. او دوازده فرزند داشت. دوازده پسر داشت. یکی از این دوازده پسر او گم شد. در ماتم دوری آن فرزند، موهای سر یعقوب سپید شد؛ کمر یعقوب خم شد؛ دیدگان او از شدت گریه‌هایی که در فراغ یوسف می‌کرد، کور و نابینا شد؛ و این در حالی بود که او خبر داشت پسرش هنوز زنده است و در همین دنیا است؛ اما به فراغ او مبتلا شده بود. ولی من امام سجّاد، با همین چشمان خودم دیدم پدرم، برادرم و هفده تن از اهل بیتم را، جلوی چشمم سر بریدند؛ جلوی چشمم در قتلگاه افتاده بودند؛ اینها را با چشم‌های خودم دیدم؛ آن وقت چطور انتظار داری غم من و مصیبت من تمام شود؟ چطور انتظار داری گریه‌های من کم شود؟

فاجعه‌ی کربلا به وسیله‌ی امام سجّاد علیه‌السلام، با این اقامه‌ی ماتم‌ها، با این حالت عزایی که حضرت از هر فرصت استفاده می‌کردند؛ نه این که بخواهند نقش بازی کنند و تَصَنَّعاً این‌گونه باشند؛ حال طبیعی حضرت این‌گونه بود؛ ولی این اثر را داشت که نمی‌گذاشت خاطره‌ی کربلا در ذهن و دل‌ها، اندکی کم رنگ شود. و بنی‌امیه با این جنایتی که مرتکب شد، سند نابودی خودش را هم امضا کرد؛ و اُمویان نتوانستند مدّت زیادی بر آریکه‌ی قدرت بمانند. اندکی نگذشت که جای خودشان را به مروانیان و مروانیان هم جای خودشان را به عبّاسیان دادند. و داستان کربلا هم‌چنان بین اهل بیت علیه‌السلام، و بنی‌هاشم، به‌عنوان یک سَنَبَل و الگوی بزرگ، روح حماسه را در کالبد جامعه‌ی اسلامی می‌دمید؛ که جنبشی مانند جنبش توأیین، اندکی بعد از شهادت اَباعبدالله الحسین علیه‌السلام شکل گرفت. بر سر مزار اَباعبدالله علیه‌السلام جمع شدند؛ توبه کردند؛ و هم عهد شدند که انتقام خون اَباعبدالله علیه‌السلام را بگیرند. داستان قیام مختار، خود داستان مفصّلی است که

فرصت نیست وارد آن بحث شوم. و دیدیم که چگونه تک تک این جنایت کاران، به سزای اعمال خودشان در دنیا رسیدند؛ امیدواریم در رجعت هم، بارها و بارها کیفر شوند؛ و نهایتاً در قیامت به عذاب جاوید الهی مبتلا شوند.

این حرکت أبا عبدالله الحسین علیه السلام الهام بخش شد. نقطه‌ی آغاز غالب نهضت‌هایی که بعد از واقعه‌ی عاشورا، در طول سده‌ها و قرون مختلف، در جامعه‌ی اسلامی، علیه حکومت‌های اُموی و عباسی شکل گرفتند، بالای سر مزار امام حسین علیه السلام بود؛ یعنی می‌آمدند در آن نقطه با هم هم پیمان می‌شدند که علیه ستمگران قیام کنند و مبارزه کنند.

امیدواریم این محرم و سفری که بر ما گذشت و توفیق به یاد آوردن، و تجدید خاطره‌ی این نهضت عظیم حسینی را نصیب ما کرد؛ در زندگی‌مان هم الهام بخش ما باشد. عاشورا یک مکتب است. محرم و صفر یک مدرسه است. داریم از این مدرسه بیرون می‌آییم؛ یک ارزیابی کنیم: ببینیم چه چیزی گرفتیم؟ واقعاً در این محرم و صفر چه تحوّلی در ما اتفاق افتاد؟ چقدر این نقش الگویی اهل بیت علیهم السلام، در وجود ما سایه انداخت و به رنگ و بو عطر و شمایل حسینی در آمدیم؟ خودمان را ارزیابی کنیم. محرم و صفر نیامد که فقط بگیریم. خدا می‌داند که این گریه‌ها چقدر در پیشگاه خدا عظیم است و چه ارزش والایی دارد؛ اما همه چیز این گریه‌ها نیست. ما آمدیم یک دوره‌ی آموزشی را در محرم و صفر طی کردیم، تا در همه‌ی عمر عاشورایی زندگی کنیم؛ حسینی زندگی کنیم؛ زینبی زندگی کنیم؛ امام حسین علیه السلام فقط برای مجالس سوگواری نیست؛ برای لحظه لحظه‌ی زندگی ما الهام بخش است؛ برای تمام عرصه‌های فعالیت زندگی ما الهام بخش است؛ از محیط خانواده‌مان، تا محیط تحصیلمان، محیط شغل و کارمان، جامعه‌مان، در همه‌ی عرصه‌ها، باید نقشی را که نهضت عاشورا به ما آموخت، به خوبی فرا بگیریم و ایفا کنیم. واقعاً تک‌تکمان ببینیم چه تحوّلی اتفاق افتاده است؟ در محرم چه تغییری کردیم؟ آیا در این دو ماه محرم و صفر انسان تازه‌ای شدیم؟ آیا در روحيات، خلیقات، اندیشه‌ها و رفتارهایمان یک قدم به سمت امام حسین و اهل بیت علیهم السلام نزدیک‌تر شدیم؟

امیدواریم که خدای متعال توفیق چنین تحوّل و بهره‌گیری را نصیب همه‌ی ما کرده باشد.